

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پایان دادن به آن با ارائه روش ماتریس سبک در فلسفه آرتور دانتو*

سمانه تاری ابوذر^۱

محمد رضا شریف‌زاده^۲

چکیده

تعریف و معنای اثر هنری در طول تاریخ با فراز و نشیب‌های مختلفی همراه بوده و آرای فیلسوفان درباره چیستی هنر با یکدیگر متفاوت و متضاد بوده است. اما در دوران معاصر دسترس معرفتی ما به معنای هنر گسترش یافته و دقیق‌تر شده است و معنای اثر هنری تا حدی توسط زمینه‌ی تاریخی آن تعیین می‌گردد. بر این اساس تاریخ‌گرایی هگل به ما اجازه می‌دهد تا معنای اثر هنری با تکامل تاریخ هنر تغییر کند. هدف اصلی پژوهش تحلیل نظریات آرتور دانتو و تلاش او برای تعریف هنر و سپس پایان هنر می‌باشد. دانتو در ابتدا آنچه را که ماتریس سبک می‌نامید برای توضیح معنای هنر پیشنهاد کرده بود اما بعدها آن را رد کرده و با تاریخ‌گرایی جایگزین نمود. این یک مفهوم مهم را آشکار می‌کند که در آن فلسفه هنر به طور تنگاتنگی با تاریخ هنر گره خورده است. پرسش اصلی مقاله این است: چگونه هنر بوسیله تعریف، مشخص می‌شود؟ و اگر هنر معنایی را تجسم کند، در جهان پس از پایان هنر، چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟ نتیجه این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر داده‌های کتابخانه‌ای است، نشان می‌دهد که: دانتو با ردیابی تاریخ و فلسفه هنر از ابتدا تا قرن حاضر، تلاش کرد تا تعریف خود از هنر را به دو اصل ساده کند: (۱) هنر باید محتوا یا معنا داشته باشد، (۲) هنر باید آن معنا را به شیوه‌ای مناسب تجسم کند. و در نهایت با اعلام پایان هنر به درک جدیدی از هنر در عصر پساتاریخی رسید.

کلید واژه‌ها: تعریف هنر، ماتریس سبک، پایان هنر، آرتور دانتو.

* این مقاله مستخرج از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «تحلیل و نقد نظریه آرتور دانتو درباره پایان هنر و مرگ نقاشی بر اساس اندیشه و آثار گرهارد ریشتر» و به راهنمایی نویسنده مسئول است.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشکده هنر، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران؛ samatari@yahoo.com

۲. استاد دانشکده هنر، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)؛ moh.sharifzade@iauctb.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: 1402/3/28 تاریخ پذیرش: 1402/6/15

1. بیان مسأله

تلاش برای خودداری و تعلیق تعریف هنر، توسط تعدادی از فیلسوفان تحت تاثیر لودویگ ویتگنشتاین¹ بارها مطرح و اعلام شده بود. ویتگنشتاین آفرینش هنری را دلیلی بر معنای درونی می‌دانست و معتقد بود وظیفه فیلسوف تفسیر این معناست. البته واقع‌گرایی ویتگنشتاینی به ما کمک می‌کند که تشخیص دهیم موضوع اصلی این نیست که آیا مفاهیم خاص، قابل تعریف هستند یا خیر؟ بلکه آنچه مورد بحث است در نظر گرفتن کاربردهای زبان در تنوع و زمینه‌های گسترده‌تر زندگی است. تمرکز بر قواعد نشان می‌دهد که هنجارها و ارزش‌ها در عملکردها ذاتی هستند و نقشی سازنده در تعیین موجودیت‌های جدایی‌ناپذیر آن شیوه‌ها ایفا می‌کنند. یک چارچوب ویتگنشتاینی، هنر را به‌عنوان رویه‌ای همپوشان توضیح می‌دهد که ارزش‌های سازنده‌ی خود را برای آثار جدایی‌ناپذیر دارد. با این حال آرتور دانتو² در سال 1964 در انجمن فلسفی امریکا³ مقاله‌ای با عنوان جهان هنر⁴ چاپ نمود که در آن شروع به تغییر تلاطم‌هایی علیه زیبایی‌شناسی⁵ نئوویتگنشتاینی⁶ قائل بر اینکه همه اشکال هنر به مهارت‌هایی نیاز دارند و با برخی دیگر از آنها مشترک هستند، نمود. از منظر فیلسوفان نئوویتگنشتاینی: هنر، مفهومی باز است و ارائه فهرستی جامع از تمام خصوصیات که یک شیء باید برای واجد شرایط شدن به عنوان اثر هنری داشته باشد، غیرممکن است. یعنی ارائه یک تعریف، ممکن نیست. از این رو، فهم ما از هنر دائماً در حال تغییر است و در طول زمان تطبیق می‌یابد. اگرچه دانتو در آن مقاله تحلیل کاملی از معیارهای وضعیت هنر پیشنهاد نکرد اما قویاً بر فضای تئوری هنری و شرایط لازم برای جایگاه هنر استدلال نمود.

هدف، تطبیق توصیف یک واژه با کاربرد آن است و صلاحیتش شامل ارائه تحلیل‌های پیشین و کاربرد آنها با مواردی است که درباره آنها صدق می‌کند [...] نظریه هنر که در اینجا به عنوان تعریف حقیقی هنر تلقی می‌شود، در کمک به افراد برای تشخیص نمونه‌های کاربردی آن کارایی چندانی ندارد. توانایی پیشین آنها برای انجام این امر دقیقاً همان چیزی است که صلاحیت نظریه، برخلاف آن آزموده می‌شود و مشکل تنها مواردی را آشکار می‌کند که آنها از قبل می‌دانستند. این تعریف ما از واژه است که نظریه را در خود گرفته ولی ما این توانایی را داریم که [...] آثار هنری را از غیر آن جدا کنیم؛ زیرا

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پیمان دانتو بر آن با ارائه روش ماتریس سبک در فلسفه آرتور دانتو 29

می‌دانیم چگونه از کلمه هنر به طور صحیح استفاده کنیم و عبارت اثر هنری را به کار ببریم. در این معنا، نظریه‌ها تقریباً شبیه تصاویر آینه‌ای⁷ در نگاه سقراط⁸ هستند که پیشاپیش نمود واژگانی را که فعالیت حقیقی زبان‌شناسی است، نشان می‌دهند (Danto, 1964: 571).

در واقع نظریه تحلیلی هنر آرتور دانتو بر شکلی از تفسیر هنری تکیه دارد که مستلزم دسترسی به سه مفهوم در مبانی هنر است: (1) نظریه هنری، (2) تاریخ هنر، (3) جهان هنر. هنر در چیزی که دانتو از آن به عنوان پساتاریخ⁹ یاد می‌کند، تبدیل به فلسفه شده است. پژوهش پیش رو روایت دانتو از سبک و ماتریس سبک¹⁰ را با توجه به نقشی که استعاره هنری در تفسیر اثر هنری بازی می‌کند، بررسی می‌نماید. سبک یک هنرمند از منظری منحصر به فرد، نحوه قرارگیری او در نقطه‌ای خاص از تاریخ را نشان می‌دهد. در همان مقاله، دانتو به روشی برای تفکیک سبک‌های هنری اشاره می‌کند که بسیاری از جنبه‌های تفکر او در مورد فلسفه و هنر، به ویژه نقد هنری و تاریخ‌گرایی او را گرد هم می‌آورد. این امر بر نظام‌مندی رویکرد او تأکید می‌کند. در واقع دانتو با آرایش جدول‌هایی از سطر و ستون‌هایی که از ویژگی‌های سبکی در تاریخ هنر وام گرفته، سعی در ارائه روشی برای تعریف هنر دارد.

دانتو مکانیک ماتریس سبک را پیشنهاد و تغییراتی را در دیدگاه برخی انتقادات ارائه می‌کند. ماتریس سبک برای حمایت از دیدگاه کلی دانتو در مورد ماهیت آثار هنری و ویژگی‌های آن معرفی شده است. اگرچه، به دلایلی که خواهیم دید در آثار بعدی او دیگر مورد استفاده قرار نگرفته است. یک شیء می‌تواند به یک اثر هنری تبدیل شود و می‌تواند از یک شیء یا اثر هنری غیرقابل تشخیص از طریق زمینه تاریخی آن متمایز شود. ماتریس، فضایی را فراهم می‌کند که در آن می‌توان انواع بازنمایی¹¹ را ترسیم کرد، زمینه‌ای که در آن آثار هنری از نظر تاریخی و سبک قرار می‌گیرند. همچنین نشان می‌دهد که چگونه می‌توان آثار هنری قبلی را با توجه به آثار هنری جدیدی که بعداً ایجاد می‌شوند، دوباره مشخص یا بازتعریف کرد (Bacharach, 2022: 1).

و در نهایت پایان هنر، که احتمالاً یکی از پیچیده‌ترین و جذاب‌ترین مفاهیم در فلسفه هنر دانتو است، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در واقع به نظر می‌رسد که این ایده، هم برای دانتو و هم برای محققان فلسفه هگل¹²، به ویژه برای فیلسوفانی که در سنت قاره‌ای¹³ کار می‌کنند چالش برانگیز باشد. به گفته هگل هنر به وظیفه تاریخی اولیه خود عمل کرده است. دین روش بعدی شناخت جهان و حقایق آن است. با این حال، هگل بر این باور است

که در زمان او حتی دین نیز در حال رسیدن به پایان خود است و تنها فلسفه می‌تواند به طور مؤثر به پیشبرد بشریت در تاریخ ادامه دهد. بنابراین دانتو تلاش می‌کند تا بر تمام تنش‌های فلسفی متضمن از مفهوم غایت هنر تمرکز نماید. همچنین در مورد میراث فلسفه هگل تأمل و راهکاری برای ادامه هنر پس از پایان هنر ارائه می‌کند:

بعدها غافلگیری لذت بخشی داشتم، زمانی که متوجه شدم خود هگل در عبارت معروفش در مورد قضاوت هنری و پایان هنر به دو اصل توجه کرده بود: (1 محتوا. 2) ابزار بازنمایی اثر هنری. توضیح اینکه اینها همان "در مورد چیزی بودن" و "نجسم" هستند. معتقدم هگل باور داشت که به تفکر و تفحص فکری و فلسفی بیشتری نیاز نیست زمانی که درمی‌یابیم خود هنر در گذشته به تنهایی و با اتکا به ابزار خویش می‌توانست متعالی‌ترین حقایق را در زیباترین اشکال بازنمایی نماید. در همین مضمون هگل عقیده داشت هنر، در پایان خویش به تنهایی قادر به تولید والاترین حقایق نمی‌بود و هنر به یک ابژه¹⁴ تبدیل شده بود و دیگر رسانه‌ی سابق برای بیان و بازنمایی برترین واقعیت‌ها نبود. به هر روی به نظرم می‌رسد که این دو مولفه در عملکرد نقد هنری الزام آور می‌بودند اینکه: (1 تعیین کنیم محتوای هنر چیست و 2) توضیح دهیم آن محتوا چگونه بازنمایی شده است (Danto, 1998: 4).

در باب پیشینه تحقیق: با توجه به جدید بودن تحلیل موضوع مقاله، یافتن پیشینه‌ای که مستقیماً به ارتباط تعریف هنر به منظور پایان دادن به آن در فلسفه آرتور دانتو با تحلیل روش ماتریس سبک، پرداخته باشد دشوار بود. هر چند تا کنون به بحث‌های توصیفی اجزای مختلف نظریات این فیلسوف پرداخته شده است اما بیشتر به مطالبی پیرامون مفاهیم کلی پرداخته شده و بررسی سیر تحول از تعریف تا پایان هنر با ارائه روش ماتریس سبک مغفول مانده بود، بنابراین جای آن دارد که از منظر منتقدان جدید به خوانشی نو پرداخته و تکامل این نظام فکری را رهگیری نمود.

این مقاله براساس ماهیت و روش: توصیفی-تحلیلی می‌باشد، که به دنبال چرایی و چگونگی مسأله تعریف و پایان هنر در دوران معاصر است. در این روش تلاش شده از رهگذر عقاید و آثار فیلسوف مزبور، جایگاه آرای او مشخص و پس از مطرح گشتن نظریات مطروحه، هدف کلی آن روشن گردد. دستیابی به این رهیافت به شیوه کیفی و استوار بر روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات نیز از طریق مطالعه اسناد و منابع مکتوب کتابخانه‌ای و الکترونیکی است که با رویکردی تفسیری به تبیین چگونگی مسأله‌ی مورد نظر پرداخته و با تحلیل موردی آثار، بر ایضاح یافته‌ها می‌افزاید. ابزار تحلیل نیز بر محوریت مفاهیم تعریف هنر، توضیح روش ماتریس سبک و پایان هنر استوار است و به مطالعه موردی آثار مربوطه می‌پردازد.

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پایان دامن به آن با ارزش روش تائیس بک در فلسفه آرتور و اتو 31

2. تحلیل تعریف هنر

رویکرد تحلیلی برای تعریف هنر، ریشه در تحلیل مفاهیم دارد و می‌خواهد مسائلی مربوط به ماهیت هنر و کیفیت‌های زیبایی‌شناسی اشیاء را به شیوه‌ای غیرتاریخی بررسی کند حتی اگر آرای دوره‌های پیشین را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. از نظر دانتو نیز فلسفه تحلیلی یک رشته علمی است که قادر به جعل پاسخ‌های خود و تولید دانش ترکیبی است. به عبارت دیگر فلسفه، تجسم روح جامعه است و انتخاب نظریه‌پردازان را در جهتی دقیق هدایت می‌کند.

در امتداد این خط، متوجه شدم که تمامیت فلسفه به نحوی با مفهوم بازنمایی مرتبط است که انسان‌ها نماینده آن هستند، موجوداتی که جهان را نشان می‌دهند. تاریخ‌های فردی ما تاریخ بازنمایی‌های ما هستند و اینکه چگونه در مسیر زندگی ما تغییر می‌کنند. بازنمایی‌ها سیستم‌هایی را تشکیل می‌دهند که تصویر ما از جهان را تشکیل می‌دهد. تاریخ بشر داستان چگونگی تغییر این سیستم بازنمایی در طول زمان است. جهان و سیستم بازنمایی ما به یکدیگر وابسته هستند، زیرا گاهی جهان را به تناسب بازنمایی‌هایمان تغییر می‌دهیم و گاهی بازنمایی‌هایمان را به تناسب جهان تغییر می‌دهیم (شریف‌زاده، 1392: 98).

در حالی که بسیاری زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر را تا حدی مترادف می‌دانند، دانتو برای تمایز سخت بین این دو استدلال می‌کند. از نظر او زیبایی‌شناسی عمدتاً یک امر دلپذیر و خوشایند است. توجه به نحوه ظاهر شدن اشیاء در حواس، همراه با استدلال برای برتری یک شیء بر دیگری. در صورتی که فلسفه هنر تحقیقی است در مورد آنچه که اشیاء هنری را از سایر چیزهای جهان متمایز می‌کند. بنابراین از نظر دانتو ارتباط زیبایی‌شناسی به طور جدی توسط هنر قرن بیستم به چالش کشیده شد.

دانتو در هماهنگی کامل با فلسفه قاره‌ای، زیبایی‌شناسی را در مورد تعریف و ماهیت آثار هنری نسبتاً بیگانه می‌داند و خود را به سمت تحقیقات تاریخی یا حتی به سمت سؤالات سنتی‌تر ریشه‌های هگلی سوق می‌داد. در این زمینه، فلسفه هنر دانتو با موضوعی که برعکس ایده بامگارتن¹⁵ و کانت¹⁶ زیبایی‌شناسی را به عنوان نظریه ادراک¹⁷ در مرکز تأمل نظری قرار می‌داد، بحث پرباری را گشود (Andina, 2011: 8).

در واقع دانتو معتقد بود که می‌توان به تعریفی از هنر رسید که برای همه نمونه‌های هنر صادق باشد، صرف نظر از اینکه چه زمانی ساخته شده‌اند یا ساخته خواهند شد. او استدلال می‌کند که اشتباهی که فیلسوفان قبلی مرتکب شده‌اند شامل پیوند تعاریف آنها به چیزی احتمالی که معمولاً عناصر سبکی خاص هنر زمان خود بود، به جای پیوند دادن تعاریف به چیزی ضروری است.

در تعاریف ذات‌گرایی¹⁸ سنتی از جمله در نظریه‌های بازنمایی، فرم‌گرایی¹⁹ و فرانمایی²⁰ که سه‌گرایش اصلی را در تعریف هنر بر اساس یک ذات مشترک تشکیل می‌دهند؛ اساساً بر ویژگی‌های ظاهری تأکید می‌شود. در حالی که از دیدگاه دانتو شباهت ظاهری صرف ملاک تشخیص نیست و در این خصوص جنبه‌های پنهان یا غیر قابل رؤیت دارای اهمیت است. طرح مسأله‌ی معنا و تجسم آن در یک شیء از این منظر مطرح می‌شود (نصری و مرادخانی، 1400: 173).

ذات‌گرایی یکی از روش‌های پاسخ به پرسش "هنر چیست؟" است. این نظریه، هنر بر پایه زیبایی‌شناسی یا بازنمایی که نگرش فیلسوفان یونان باستان بود را رد می‌کند. برای ذات‌گرا بودن در مورد هنر، باید همه انواع هنر، همه سبک‌های هنری در همه فرهنگ‌ها و در همه زمان‌ها، مجموعه‌ای ثابت از ویژگی‌های اساسی یا تعیین‌کننده داشته باشند. به عبارت دیگر باید مجموعه‌ای ثابت از شرایط لازم و کافی برای به کارگیری مفهوم هنر وجود داشته باشد.

نظر دانتو آن است که اگر شرایط تجربه پذیرفته شود، آنگاه هنر نمی‌تواند صرفاً بر حسب مفاهیم ادراکی تعریف شود؛ برای اینکه این قابل درک است که اشیائی را بیابیم که از لحاظ ادراکی غیر قابل تمیز از آثار هنری هستند اما فاقد شأن و جایگاه هنری اند. تعاریف پیشین از هنر عمدتاً در پی تعریف هنر بر مبنای ویژگی‌های صوری (حسانی) بودند، یعنی بر پایه‌ی آنچه مخاطب در آثار هنری می‌بیند، می‌شوند یا احساس می‌کند [...] دانتو در مقاله عالم هنر، مثال‌های متعددی می‌زند تا نشان دهد که هنر بواسطه تعریف، مشخص نمی‌شود، بلکه نیاز به چیز دیگری است تا هنری بودن آن را تعیین کند (شریف‌زاده و بنی اردلان، 1392: 110).

اما شاید بهترین تفسیر و واکاوی تعریف دانتو از هنر را استیفن دیویس²¹ نگاه داشته باشد که در پایان این بخش بلاواسطه به آرای او پرداخته می‌شود:

آرتور دانتو استدلال کرده است که یک اثر هنری نمی‌تواند اثر هنری باشد، مگر آنکه در درون عالم هنر در نتیجه تاریخ پیشین ساخت هنری، هم نزد عموم و هم نزد هنرمندی مفروض، جایی برای آن مهیا شده باشد [...] دیدگاه‌هایی شبیه اظهارات دانتو توجه فیلسوفان را به وابستگی منزلت اجتماعی یک اثر هنری به زمینه‌ی تاریخی - هنری خلق و ارائه آن اثر، جلب کرد و به نوبه خود، به تعاریفی انجامید که با تعاریف پیشین شباهتی نداشت. این امر رویکرد فرآیندی را که بر اساس آن، تاریخ هنر بخشی از ویژگی تعریف هنر به شمار می‌آید، تأیید می‌کند. من این‌گونه تعاریف را به لحاظ تاریخی، انعکاسی می‌نامم؛ اگرچه به صورت ساده تاریخی نیز نامیده می‌شوند. تعاریف به لحاظ تاریخی - انعکاسی این شکل از بازگشت را دارند که فقط چیزی اثر هنری است که در نسبتی مناسب با نسل‌های پیشین

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پیمان داون به آن با ارزش روش ماتریس سبک در فلسفه آرتور دانتو 33

هنری اش قرار بگیرد. وقتی آثار هنری با این شرایط در سمتی از معادله قرار بگیرند، چنین تعاریفی مبتلا به دور باطل نمی‌شوند زیرا آثار هنری خاصی که در پی تعریف آنها هستیم، در حال تحصیل منزلت اجتماعی هنر در زمان حال هستند؛ در حالی که آثار هنری دیگری که این آثار با آنها به روشنی ارتباط یافته‌اند، پیشتر به منزلت اجتماعی هنر دست یافته‌اند. به عبارت دیگر، هنر زمان حال از خلال ارتباط با هنر گذشته تعریف می‌شود (دیویس، 1385: 52 و 53).

3. تحلیل ماتریس سبک

در میان مباحث مهمی که آرتور دانتو در مقاله جهان هنر مطرح نمود، ماتریس سبکی که او در پایان معرفی کرد نسبتاً کمتر مورد توجه قرار گرفته است. زیرا در همان زمان با اعتراضات و انتقادات شدیدی مواجه شد. این استدلال به قدری گویا بود که خود دانتو بعدها این ایده را کاملاً پس گرفت. ممکن است تفسیر خود دانتو از ماتریس سبک قابل قبول نباشد، اما می‌توان خوانشی جایگزین از آن بیان کرد که از مخالفت‌های فوق‌الذکر فرار کند. ویژگی اساسی ماتریس این است که ما را قادر می‌سازد تا معرفی و ویژگی‌های هنری جدید را الگو برداری کنیم.

ماتریس باید در هر شکل هنری و حتی در همه اشکال هنری کار کند، اما برای سادگی، خود را به نقاشی محدود می‌کنیم. هنگامی که یک نوآوری هنری یک ویژگی هنری جدید را به ما معرفی می‌کند، ماتریس ستونی برای نمایش احتمال وجود یا عدم وجود آن به دست می‌آورد. ادعای وجود یا عدم وجود یک ویژگی، پیش‌بینی‌های مخالف آثار هنری دیگر است. دلالت‌ها متضاد هستند نه متناقض، زیرا احتمالاً فقط در مورد اشیاء معینی صدق می‌کنند مثلاً نقاشی‌ها ممکن است بازنمایانه باشند یا نباشند. چیزی که ما به آن علاقه داریم ترکیب‌های ممکن از ویژگی‌های هنری است، بنابراین هر ستون جدید ردیف‌های ماتریس را دو برابر می‌کند. اگر تنها چیزی که از نقاشی‌ها می‌دانیم این است که آنها می‌توانند بازنمایانه یا فرانمایی باشند، ماتریس به این صورت است: [هر ردیف اشغال شده از ماتریس نشان دهنده یک سبک ممکن است. Y نماد وجود و N نماد عدم وجود ویژگی هنری است که با قانون احتمالات کار می‌کند].

بازنمایی	فرانمایی
Y	Y
Y	N
N	Y
N	N

وقتی که نقاشی‌ها می‌توانند بوم‌های شکل‌دار نیز داشته باشند، ماتریس گسترش می‌یابد:

بازنمایی	فرانمایی	بوم‌های شکل‌دار
Y	Y	Y
Y	Y	N
Y	N	Y
Y	N	N
N	Y	Y
N	Y	N
N	N	Y
N	N	N

در این نسخه، یک نمای حداقلی از ماتریس سبک به طور مستقیم ترسیم شده است. ماتریس ما را قادر می‌سازد تا سبک‌های موجود برای هنرمندان را در یک زمان معین، نمودار کنیم و هر سبک نقاشی را در میان ویژگی‌های موجود قرار دهیم. می‌توانیم از آن برای نمایش تفاوت‌های اساسی بین سبک‌های برجسته در دوره‌های مختلف هنری-تاریخی استفاده کنیم. خواندن از چپ به راست، گاه‌شماری از تحول و انقلاب در نقاشی را نشان می‌دهد. ماتریس چیزی است که اگر بتوانیم می‌خواهیم آن را حفظ کنیم. مشکل این است که ماتریس سبک از نظر تئوری ناقص است و باید تفسیر قوی‌تری داشته باشد و در تلاش برای ارائه تفسیر قوی‌تر، مشکلات زیادی پیدا می‌کنیم (Boardman, 2015: 441 & 442). در واقع ماتریس یک مدل محدود اما ارزشمند از رابطه نزدیک بین تاریخ، تفسیر و سبک هنری ارائه می‌دهد. با استفاده از تفسیر ماتریس می‌توانیم یک اثر هنری را در روایتی از سبک‌های موجود در حال گسترش قرار دهیم یعنی دقیقاً همان چیزی که تاریخ هنر از منظری تاریخی به آن معنا می‌دهد و از تفسیرهای غیرتاریخی و نابهنگام جلوگیری کنیم.

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پیمان دانتو به آن با ارائه روش ماتریس سبک در فلسفه آرتور دانتو 35

این مسأله صرفاً علاقه اجتماعی می‌طلبد: یک ردیف در ماتریس به اندازه دیگری، قانونی است. به نظر من، توفیق هنری شامل اضافه کردن احتمالی یک ستون به ماتریس است. سپس هنرمندان با رغبتی کم و بیش، موقعیت‌های پیش آمده را از آن خود می‌کنند و این، یکی از مشخصه‌های اساسی هنر معاصر است و برای آنهایی که با ماتریس آشنا نیستند، سخت یا شاید ناممکن است که موقعیت‌های به دست آمده خاص به وسیله آثار هنری را تشخیص دهند. این موارد بدون وجود نظریه‌ها و تاریخ دنیای هنر، اثری هنری نام نخواهند گرفت (Danto, 1964: 584).

ادعاهای توصیفی می‌توانند شامل همه ویژگی‌های آثار هنری باشند حتی مواردی که در ماتریس‌های بعد از آثار مورد نظر ظاهر می‌شوند. با این حال، تفسیر ما درباره سبک که به مقاصد هنرمندان گره خورده است باید به ویژگی‌هایی محدود شود که احتمالاً می‌توانست در انتخاب سبک هنرمند نقش داشته باشد. وقتی بررسی ما از آثار قبلی در پرتو ویژگی‌های کشف شده بعدی به جای تفسیری، توصیفی باشد دیگر مشکلی با عطف به گذشته وجود ندارد. دانتو در واقع ماتریس را به جای اینکه مدام در مورد ساختار فرضی آن صحبت کند، به نمایش می‌گذارد. بنابراین دشواری مطلق استفاده از ماتریس را برجسته می‌کند. او برای به تصویر کشیدن دقیق تأثیرات و ساختار زیبایی‌شناسی اثر، از یک روش یکپارچه استفاده می‌نماید که با موقعیت‌یابی دوگانه‌ی چپ و راست اصلاح می‌شود. از آنجایی که محتوای مورد نظر به طور همزمان ایجاد شده است، حق یا تفکرات نظری را در خود جای می‌دهد. ویژگی‌های سبکی پس از ایجاد محتوا ایجاد شده‌اند، هر چند پیشرفت‌هایی جزئی باشند [...] همراه با طبقه‌بندی دانتو از پیشرفت هنری، او همچنین تفاوت اصطلاحات گزارش‌های متضاد و متناقض را بیان کرد، اولی تنها یک نسخه را در هر زمان در دسترس داشت، در حالی که دومی امکان وجود هر دو را به طور همزمان دارد [...] دانتو همچنین اشاره می‌کند که قبل از اضداد توزیع شده، یک اثر باید به خودی خود، یک اثر هنری با تعاریفی که بیان شد، باشد (Vandevent, 2020: 4).

ماتریسی که دانتو ارائه می‌کند، تاریخ هنر را به عنوان تاریخ تغییر سبک و مقاصد سبکی هنرمندان مدل سازی می‌کند. وقتی این ویژگی‌ها را با هم در یک جا داشته باشیم مدلی از

رابطه نزدیک بین آنها نیز داریم. نظریه دانتو درباره هنر به ما می‌گوید که پرسش از وضعیت یک شیء برای اثر هنری بودن بر چیستی هنر ضرورت دارد. به همین ترتیب رابطه بین تاریخ هنر و تفسیر، مستلزم وجود رابطه بین تاریخ هنر و وضعیت هنر است. بنابراین، با مدل‌سازی همه این ویژگی‌ها در کنار هم ماتریس سبک نیز مفهومی قابل قبول از تاریخی بودن هنر را مدل‌سازی می‌کند.

به نظر می‌رسد ماتریس سبک دانتو به ما امکان کشف ویژگی‌های جدید را می‌دهد [...]. ویژگی‌های جدید ایجاد نمی‌شوند بلکه ما به سادگی در حال کشف ویژگی‌های جدید هستیم. به طور دقیق، ماتریس سبک به جهان هنر اجازه می‌دهد که غنی‌تر شود تنها به این معنا که دلالت‌های جدید را قادر می‌سازد تا از نظر هنری مرتبط شوند یا ویژگی سبک بودن را به دست آورند، حتی اگر آن دلالت‌ها همیشه وجود داشته باشند. البته این دیدگاه می‌تواند آثاری که مدت‌ها پس از مرگ سازندگانشان ویژگی‌های اساسی پیدا می‌کنند را قابل اعتراض بداند (Bachrach, 2022: 7).

با استفاده از یک تفسیر یکپارچه، می‌توانیم به وضوح اهمیت تاریخی نوآوری هنری، گسترش گزینه‌های سبک موجود برای هنرمندان و موضوعات تفسیری مناسب برای مخاطبان را مدل‌سازی کنیم. توانایی مدل‌سازی تاریخ یک جهان هنری و زمینه‌های مناسب برای تفسیر، بازتابی از تفکر تاریخی درباره سبک هنری هستند. روش ماتریس دانتو اندیشیدن به تاریخ هنر بر حسب تغییر سبک‌ها است و در تحقیقات تجربی هنر ارزش بسیار زیادی دارد.

4. تحلیل پایان هنر

فلسفه هگل در درک غایت‌شناسی او از تاریخ به عنوان الگویی مفید برای نتیجه‌گیری دانتو درباره موضوع پایان هنر بود. هگل پیشرفت را فرآیندی از خودآگاهی و درک که در دانش ناب به اوج می‌رسد، می‌دانست. این حالت در نهایت از طریق فلسفه به دست می‌آید، هرچند در ابتدا با بررسی کیفیات دین و هنر به دست می‌آمد. به گفته دانتو، تاریخ هنر زمانی به پایان می‌رسد که هنر خود را به عنوان موضوع خود در نظر بگیرد و در مورد آن تأمل کند. به همین دلیل می‌توان پایان را آغاز یک عصر جدید نیز تعریف کرد. از طرفی

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پایان دادن به آن با ارزش روش ماتریس بک در فلسفه آرتور دانتو 37

دیگر فناوری‌های ادراکی جدید باعث شد که هنرمندان قرن بیستم تقلید از طبیعت را کنار بگذارند و در نتیجه هنرمندان شروع به کشف مسأله هویت خود هنر کردند. هنر چه بود؟ چه کاری باید انجام دهد؟ هنر را چگونه باید تعریف کرد؟ هنر در طرح چنین سؤالاتی خود آگاه شده بود.

در واقع، زمانی که به درک بیش از حد ایده پایان هنر در پرتو سیستم دانتو می‌رسیم، همه چیز پیچیده‌تر می‌شود. این یک وظیفه هرمنوتیکی²² است که مفسران دانتو باید دنبال کنند، همچنین خود دانتو نیز این راه را برای تفسیر اندیشه خود پیشنهاد کرده است. با در نظر گرفتن کل نظام فلسفی دانتو، می‌توان پرسید: چگونه از پایان هنر ممکن است با تز معرفت‌شناسی توسعه یافته در فلسفه تحلیلی تاریخ، سازگار باشد؟ بیش از بیست سال گذشته بود که دانتو تصمیم گرفت فلسفه هنر خود را با فلسفه تاریخ، پایان دهد. من در مورد یک شبه فلسفه تاریخ صحبت می‌کنم زیرا دانتو از تنش بین تز بیان شده در کتاب تاریخ خود، آگاه بود که اکنون به عنوان نقطه عطفی برای بررسی شرایط امکان تحقیق در زمینه تاریخ تلقی می‌شود. او فلسفه‌ای از تاریخ را برای توضیح نتیجه‌گیری یک روایت خاص از تاریخ هنر، توسعه داد. تز اصلی فلسفه تحلیلی تاریخ، این است که: از نظر منطقی امکان توسعه فلسفه تاریخ وجود ندارد. اگر چنین باشد، آنگاه دانتو می‌تواند فلسفه‌ای از تاریخ را توسعه دهد که در هنرها به کار رفته است، فقط به این دلیل که موقعیتی که او اکنون در تاریخ دارد دقیقاً همان موقعیتی است که تاریخ هنر به پایان خود رسیده است. به عبارت دیگر، او فلسفه تاریخ هنر را تنها در لحظه‌ای از زمان نوشته است که این امر ممکن می‌شود، یعنی زمانی که تاریخ هنر به پایان خود می‌رسد و نقطه عطفی که به هنرها اجازه می‌دهد به پایان خود برسند یعنی تولید هنری، پیچیده و الهام گرفته از هنر فلسفی اندی وارهول²³ است. وارهول هنرمندی است که پرسش فلسفی هنر را به کامل‌ترین و دقیق‌ترین شکل بیان کرده است. او قهرمان فلسفه هنر دانتو است (Cascales, 2019: 2).

در واقع اگر تاریخ به پایان برسد، منتقد دیگر نمی‌تواند آثار هنری را آن‌طور که یک کارشناس یا استاد هنر انجام می‌دهد، با توجه به پیشرفت یا عقبگردی که ممکن است به آن گواهی دهند، قضاوت کند. دانتو به صراحت از نوشتن نقدهای منفی خودداری کرد. او

فقط در مورد هنرمندانی می‌نوشته که آثارشان را شایسته توجه می‌دانست. علاوه بر این، اگر اثر هنری معنایی را تجسم می‌بخشد، وظیفه اصلی منتقد توصیف لذتی نیست که به چشمی ظریف می‌دهد، بلکه به کار بردن توصیف و توضیح شیوه‌ای است که آثار هنری معنای خود را تجسم می‌دهند.

اگرچه دانتو گاهی از اصطلاح پست مدرن²⁴ برای توصیف هنر پس از پایان تاریخ استفاده می‌کرد، اما عموماً واژه پساتاریخی را ترجیح می‌داد، زیرا این مزیت را داشت که تر او را خلاصه می‌کرد. در واقع از دیدگاه او، اصطلاح پست مدرن شامل سه ابهام بود که او می‌خواست از آنها اجتناب کند: (1) هنوز می‌توان پساتاریخ را به عنوان یک مقوله تاریخی فهمید: در حالی که پست مدرن، همان‌طور که به معنای واقعی کلمه نشان می‌دهد، چیزی است که پس از مدرن یا مدرنیسم²⁵ آمده است. (2) از آنجایی که اصطلاح پست مدرن اغلب به طور واقعی به عنوان یک مقوله سبکی به کار می‌رفت، دامنه آن بسیار باریک بود، در حالی که خیلی از آثار هنری که متعلق به پست مدرن هستند توسط دانتو نادیده گرفته شده بودند. (3) قرار نبود پست مدرنیسم در انحصار هنر باشد، و اگرچه دانتو در آن مقوله نظریه پرداز و مدافع تکثرگرایی²⁶ هنری بود قاطعانه بودن یک فیلسوف پست مدرن را رد کرد. در نتیجه، هیچ مرحله پساتاریخی در فلسفه نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا وقتی حقیقت یافت می‌شود، دیگر کاری برای انجام دادن وجود ندارد. هیچ چیز نمی‌تواند بدتر از فلسفه پردازی بی‌پایان باشد (Bordonaba, 2016: 5).

دانتو بیان کرد که در دوران پساتاریخی ما هیچ گونه محدودیت سبکی وجود ندارد، یعنی آثار هنری باید به گونه‌ای خاص و حتی شخصی باشند. در این شرایط که نمی‌توان با مثال‌ها یعنی نتیجه یک تحول تاریخی روشن، معنای هنر را ترسیم کرد، باید پایان آن را اعلام کرد. اما این بدان معنا نیست که دیگر هیچ کس هنر خوبی نمی‌سازد بلکه از زمان نمایشگاه وارمول در سال 1964 هنرمندان آزاد بوده‌اند که از هر چیزی و برای هر کسی هنر بسازند. اگر هنر در چنین شرایطی پاسخی را ارائه می‌دهد بنابراین نه تنها برای راضی کردن ما بلکه شاید برای نجات ما نیز باشد. در تر پایان هنر دانتو، هنر به فلسفه تبدیل شده است، بنابراین به درک نهایی خود دست یافته و بدین وسیله هنر به پایان می‌رسد.

5. تحلیل هنر پس از پایان هنر

پس از پایان هنر عنوان کتابی از آرتور دانتو پیرامون نقد هنری و فلسفه است که در سال 1997 به چاپ رسید و ادعای معروفش مبنی بر پایان هنر در دهه 1960 را تکمیل نمود. او استدلال می‌کند که مفاهیم سنتی زیبایی‌شناسی دیگر در مورد هنر معاصر صدق نمی‌کنند و ما به فلسفه‌ای از نقد هنری نیاز داریم که بتواند به پیچیدگی ویژگی‌های فعلی پردازد. در بخش پایانی این پژوهش، به هنر و جهان پس از پایان هنر، یعنی هنر دوره‌ی پساتاریخ پرداخته می‌شود که به توصیه دانتو بهتر است از اصطلاح پست مدرن به دلایلی که گفته شده، استفاده نشود.

تاریخ هنر نوین، شاخه‌ی جدیدی از مطالعه هنر است و به مجموعه‌ای از اندیشه‌هایی اطلاق می‌شود که مشتمل بر نظریه‌ها، رهیافت‌ها و روش‌های گوناگونی است و نمی‌توان عنوان تاریخ‌نگاری خاص با تلقی خطی از تاریخ را به آن نسبت داد، زیرا در تقابل با نگرش جهان شمول از تاریخ هنر است. پس از تغییرات ساختاری نظام آموزشی و نهادی رشته‌ی تاریخ هنر در دهه 1970 رهیافت‌ها و نظریه‌های جدیدی در مطالعه‌ی آثار هنری پا به عرصه نهادند و به دلیل دارا بودن سیاست فکر و عمل، قدرت دانشگاهی نیز یافتند. این خود با تحقیقات تازه‌ای در مورد بهره‌گیری از رشته‌های دیگر علوم انسانی و اجتماعی به صورت میان‌رشته‌ای آغاز شد؛ زیرا تحلیل‌های مدرن مبتنی بر سبک و زندگی‌نامه‌نویسی، پاسخگوی اقتضای هنر معاصر نبودند. روند علمی تاریخ هنر نوین، به بطن و بستر اجتماعی هنر می‌پردازد اما روند نظری، رو به سوی رهیافت‌هایی دارد که خود در تقابل با داوری‌های فرمالیستی عصر مدرنیسم قرار می‌گیرند (اسفندیاری و آیت‌اللهی، 1389: 119).

تاریخ هنر با روش سنتی، عمدتاً بر اساس تعصبات و نظرات شخصی مورخان ساخته شده است که ترجیح می‌دادند زندگی عالی‌ترین نقاشان، مجسمه‌سازان و معماران را بنویسند. در طول قرن بیستم، دیدگاه‌های تاریخی هنر به شدت مورد ارزیابی مجدد قرار گرفت و از آن زمان به بعد تفسیر تقلیدی هنر را با مشکل مواجه کرد. تاریخ هنر پس از پایان هنر، زمانی که از منظر فلسفی و با جزئیات مطالعه شود بسیار ظریف‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. هنگامی که انبوه روش‌شناسی‌های موجود در دسترس مورخان هنر مانند شکل‌نگاری، نشانه‌شناسی، روانکاوی و غیره را در نظر می‌گیریم، نتایج دانتو بسیار مفیدتر به نظر می‌رسد.

نظریه پایان هنر نشان می‌دهد که پرسش از اصالت هنر مبهم است. بنابراین، از آنجا که هنر به پایان خود رسیده است، هیچ چیز نویی به ظهور نخواهد رسید. زیرا اگر جلوی تاریخ رو به رشد هنر بسته باشد، ممکن است کسی بی‌رسد پس هنرمندان چگونه می‌توانند از بازگشت به سبک‌های کهنه اجتناب کنند و آثار هنری چگونه می‌توانند از اینکه منجر به تکرارهای مکرر گزینه‌های مشابه نشوند، دوری کنند؟ دانتو پایان هنر را به مثابه مرحله‌ای توصیف می‌کند که در آن انگیزه‌های تولید اثر هنری می‌تواند تنها با فرم‌های شناخته شده در هم آمیزد. به این معنا، او نتیجه می‌گیرد که در این دوره، هنر به طور ناخودآگاه کلیشه‌ای است و اگر کسی تصور کند که سبک فردی متضمن جنبه‌هایی از اصالت، بداعت و خلاقیت است، در این صورت فرد چگونه می‌تواند از این نتیجه احتراز کند که در یک جهان هنر پساتاریخی جایی برای سبک فردی نیست؟ از طرف دیگر باید گفت، این نتیجه که پایان هنر بر پایان سبک فردی دلالت می‌کند، قانع‌کننده نیست. اولاً، فرض اینکه انسداد تاریخ هنر موجب پایان فردیت هنری می‌شود، اغراق در این موضوع است، همانگونه که دانتو دوباره اطمینان می‌دهد که اگر شخصیت انسان محدود باشد، و تمام ویژگی‌ها و سبک‌های شخصی به پایان رسیده باشند، این امر نگران‌کننده خواهد بود. از آنجایی که هیچ دو فردی شخصیت یکسانی ندارند، این یک ترس بی‌مورد است. از این رو، حتی پس از پایان هنر ویژگی شخصی هنرمندان ناپدید نمی‌شود. وانگهی تصور دانتو از سبک فردی، حاکی از این است که هنرمند می‌تواند کاملاً از سبک‌های کلی‌ای که اتخاذ کرده است، مجزا باشد. بنابراین، هر قدر هم که تصنعی باشد، باز سبک کلی می‌تواند به گونه‌ای باشد که یکی از آثار هنرمند، مثالی باشد برای اینکه این امر تأثیری بر اصالت سبک فردی خود هنرمند ندارد. ثانیاً، نظریه پایان هنر حتی از ابداعات و نوجویی‌های فردی به مفهوم دقیق‌تر آن، صرف نظر نمی‌کند. زیرا این ادعا که هنر به پایان خودش رسیده است، یک نظریه نسبی است. پایان، تنها بر پایان پیشرفت‌هایی اشاره می‌کند که به لحاظ تاریخی مهم و تدریجی بوده‌اند. بنابراین، این نظریه فقط عقیده دارد که اولاً، ارتقا هنر بر خودآگاهی انسان به انتهای خود رسیده است، ثانیاً، ادامه فعالیت‌های هنری، پیشرفت تدریجی جدیدی را که سازنده یک روایت کلان باشد، ایجاد نمی‌کنند. به خصوص اینکه

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پایان دادن به آن با ارائه روش‌های سبک در فلسفه آرتور دانتو 41

دیگر با این فرض که به لحاظ تاریخی فقط یک جهت صحیح وجود دارد، به جلو نمی‌رود. این امر نه امکان تغییر، نه امکان تنوع‌های بی‌سابقه و نه ابداعات فردی را نادیده نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، نظریه پایان هنر، نظریه‌ای درباره فرسودگی ابزارهای هنری احتمالی نیست. بنابراین، با مقایسه طرح دانتو متوجه می‌شویم که عبارات مکرر، عباراتی هستند که او در آنها مشتاق شکوفایی هنر پس از پایان هنر است. او تنوعی جانبی و نامحدود در هنر می‌یابد که انگار هنرمندی سبکی جدید از آن را ابداع کرده است و همچنین شگفتی‌هایی را در خلاقیت هنرمند برای یافتن روش‌هایی جهت رساندن مفاهیم توسط غیرسستی‌ترین ابزار کشف می‌کند. از نقطه نظر دیدگاه دوم، رواج بیش از پیش تمایل به اصالت و سبک فردی در جهان هنر پساتاریخی دیگر امری متناقض نخواهد بود (وینگر، 1389: 38).

6. نتایج مقاله

در این مقاله تلاش شد تا مفاهیم کلیدی و تاثیرگذار از تعریف تا پایان هنر در فلسفه آرتور دانتو بررسی و تجزیه و تحلیل شوند. تعریف و معنای اصلی هنر در طول قرن‌ها بارها تغییر کرده و از ایده سقراط که هنر را بازنمایی می‌دانست تا فرانمایی در قرن بیستم به تنوع خود ادامه داده است. مروری بر فلسفه ویتگنشتاین روشن کرد که او نیز قائل بر یک تعریف واحد برای هنر نبود بلکه به کاربردهای زبان و قواعد تاکید داشت. فیلسوفان نئوویتگنشتاینی هم هنر را مفهومی باز انگاشته و ارائه یک تعریف را ممکن نمی‌دانستند. اما درست در انتهای قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم، دانتو استدلال می‌کند که با وجود رویکردهای متنوع، یک اثر هنری همیشه با دو معیار اساسی تعریف می‌شود: معنا یا محتوا و تجسم. به طور خلاصه دانتو با پیروی از ویتگنشتاین ادعا می‌کند که نمی‌توان تعریفی جامع برای هنر در نظر گرفت بلکه فقط می‌توانیم آثار هنری را از غیر آن جدا کنیم، در واقع می‌توانیم بگوییم چه چیزی هنر است. مشکل اصلی در تحلیل آثار دانتو این است که او مفاهیم تعریف و پایان هنر را در یک اثر ارائه نکرده بلکه آنها را در آثار مختلف در طول سال‌ها توسعه داده است، از اولین مقاله خود به نام: جهان هنر در سال 1964 تا آخرین کتابش که در سال 2013 با مرگ او منتشر شد، به نام: هنر چیست؟ دانتو محتوای اصلی تفکر خود را به‌طور تدریجی توضیح می‌دهد. برخی از این تحولات و بازنویسی‌ها به عنوان تغییر در

عقیده وی و برخی دیگر به عنوان تناقض مستقیم تعبیر شده‌اند. با توجه به یافته‌ها و نتایج به دست آمده در پاسخ به پرسش اصلی درباره چرایی و چگونگی تعاریف مذکور باید گفت: رویکرد انتقادی دانتو، همانطور که برگرفته از نظریه هنر اوست، کاملاً با تکثرگرایی دوره پساتاریخی هنر که خود دانتو، هم کشف کرده و هم نامگذاری کرده است، سازگار است. نظام یکپارچه نظریه هنر، فلسفه تاریخ هنر و عملکرد نقدی که دانتو ساخته است در مقایسه با هر مفسر معاصر دیگری بی‌رقیب است. این امر که کاملاً با خطوط شرایط پساتاریخی ما منطبق است، ایجاب می‌کند که خودمان را به عنوان افرادی بدانیم که در عصر دانتو زندگی می‌کنیم. در خصوص بررسی روش ماتریس سبک، نتایج به دست آمده از این قبیل است: دانتو روش ماتریس سبک را با توجه به نقش استعاره هنری در تفسیر هنر ارائه داده و این روش را تلاشی برای تعریف هنر از نظر تاریخی و سبک می‌داند. تاریخ‌گرایی برای نظریه هنر دانتو بسیار مهم است. تفسیر اثر هنری به سؤالاتی در مورد اهدافی که در زمان خلق آن رخ می‌دهد پاسخ می‌دهد. اگر بازنمایی اثر هنری، یک انتخاب سبکی برای هنرمندش بوده، باید مورد تفسیر قرار گیرد اما تفسیر یکپارچه فقط مستلزم این است که بازنمایی بودن، یکی از ویژگی‌های آن اثر، در زمان ایجادش بوده باشد. از آنجا که سؤالات تفسیری مربوط به زمان خلق اثر است، باید پرسید که آیا بازنمایی در آن زمان یک ویژگی سبکی بوده یا خیر؟ نه اینکه اکنون باشد. به طور خلاصه: این ماتریس، یک مدل محدود اما ارزشمند از رابطه نزدیک بین قصد، تاریخ، بازنویسی و سبک ارائه می‌دهد. با استفاده از تفسیر ماتریس سبک، می‌توان یک اثر هنری را در روایتی از سبک‌های موجود در حال گسترش قرار داد که دقیقاً همان چیزی است که تاریخ هنر از منظری خاص به آن معنا می‌دهد و از تفسیرهای غیرتاریخی و غیرحرفه‌ای جلوگیری می‌کند. ماتریس، مفهومی قابل قبول از تاریخی بودن هنر را مدل‌سازی می‌کند. در ادامه، برای پایان دادن به هنر، دانتو از آرای هگل در این زمینه استفاده می‌نماید. هگل در نظریه پایان هنر خود بیان می‌کند که هنر به وظیفه تاریخی خود عمل کرده و دین روش بعدی برای شناخت حقیقت است. دین نیز در حال رسیدن به پایان خود در زمان هگل بوده و تنها فلسفه می‌تواند به پیشرفت بشریت کمک کند. دانتو با تعقیب نظریه هگل اظهار می‌کند که تاریخ هنر زمانی به پایان می‌رسد که هنر خود را

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پیمان دانتو به آن با ارائه روش تائیس سبک در فلسفه آرتور دانتو 43

موضوع خود در نظر بگیرد، درباره آن تأمل کند و هنر به خود آگاهی برسد. در واقع پایان هنر مصادف با هنر فلسفی اندی وارهول است زیرا وارهول پرسش فلسفی هنر را به دقیق ترین شکل بیان کرده است. در نهایت این پژوهش، راه حل دانتو برای ادامه هنر بعد از اعلام پایان آن را نتیجه می گیرد: دانتو پایان را آغاز یک عصر جدید می داند. او تأکید می کند که در دوران پساتاریخی هیچ محدودیت سبکی وجود ندارد و آثار هنری، خاص و شخصی هستند. تأیید این ویژگی کمک می کند تا اصالت اندیشه دانتو را ببینیم و دستورالعمل های ارزشمندی برای فهم هنر امروز را درک کنیم. دانتو برای ما بنیاد محکمی برای حمایت از مطالعات فلسفه هنر باقی گذاشت که اکنون باید به توسعه آن ادامه داد.

پی نوشت

- 1- Ludwig Wittgenstein (1889-1951).
- 2- Arthur Coleman Danto (1942-2013).
- 3- American Philosophical Association.
- 4- The Artworld (1964).
- 5- Aesthetics:
زیبایی شناسی: شاخه ای از فلسفه است که موضوع آن ماهیت زیبایی، ذوق و فلسفه هنر است.
- 6- The New Wittgenstein:
نئوویتگنشتاینی: تفسیری جدید از فلسفه تحلیلی و زبان شناسی فلسفه ویتگنشتاین است.
- 7- نقاشی تقلیدی: مانند این است که آینه ای را در مقابل طبیعت قرار دهید، این هنر یک درجه از حقیقت پایین تر است.
- 8- Socrates (399 BC).
- 9- Post History:
پساتاریخ: تفسیر و نقد ارزش های زیبایی شناسی، اخلاق و معرفت شناسی در زمان معاصر است.
- 10- Style Matrix.
- 11- Representation:
بازنمایی: محاکات یا تقلید یا استفاده از نشانه هایی که جای چیزی دیگر را می گیرند.
- 12- Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831).
- 13- Continental philosophy:
فلسفه قاره ای: مجموعه ای از سنت ها در فلسفه سده های 19 و 20 در قاره اروپا است که به منظور اشاره به حوزه اندیشمندان و سنت های خارج از جنبش تحلیلی به کار می رود.
- 14- Object:

ابژه: اصطلاحی در فلسفه است؛ به معنی چیزی که مشاهده می‌شود.

15- Alexander Gottlieb Baumgarten (1714-1762).

16- Immanuel Kant (1724-1804).

17- Theory of Perception:

نظریه ادراک: معتقد است که ما بر اساس آنچه می‌بینیم و احساساتی که دریافت

می‌کنیم و بر اساس انتظارات و دانش گذشته‌ی خود، حدس می‌زنیم.

18- Essentialism:

ذات‌گرایی: دیدگاهی فلسفی است که اعلام می‌کند ویژگی‌های یک چیز، لازم،

ضروری و تغییرناپذیرند.

19- Formalism:

فرم‌گرایی: نظریه‌ای که باور دارد ارزش یک اثر هنری وابسته به چگونگی ساخت و

ویژگی‌های دیداری‌اش است.

20- Expressionism:

فرانمایی: این نگرش، هنر را یک نوع فرافکنی و بازتاب عواطف، احساسات و امیال

درونی هنرمند می‌داند.

21- Stephen Davies (1950).

22- Hermeneutics:

هرمنوتیک: علم تأویل به مطالعه اصول و تعبیر و تفسیر متون، به ویژه متون ادبی، دینی،

هنری و حقوقی می‌پردازد.

23- Andy Warhol (1928-1987).

24- Postmodern:

پسانوگرایی: به سیر تحولات گسترده‌ای در نگرش انتقادی، فلسفه، معماری، هنر، ادبیات و

فرهنگ می‌گویند که از بطن نوگرایی و در واکنش به آن، یا به عنوان جانشین آن پدید آمد.

25- Modernism:

نوگرایی: یک جنبش فلسفی و هنری است که از دگرگونی‌های گسترده‌ی جامعه غربی

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که بازتاب جهان صنعتی نوظهور بود، به وجود آمد.

26- Pluralism:

تکثرگرایی: در واقع یک مفهوم کلی و به معنای پذیرفتن گوناگونی‌ها است.

تحلیل تعریف و معنای هنر برای پیمان دانتو بر آن با ارائه روش ماتریس سبک در فلسفه آرتور دانتو 45

منابع

- اسفندیاری، آبه‌نا - آیت‌اللهی، حبیب‌الله. (1389). ملاحظات انتقادی تاریخ هنر در تحلیل تاریخ سنتی هنر. فصلنامه نامه هنرهای تجسمی و کاربردی، شماره 5، 118-131.
- دیویس، استیفن. (1385). چالش‌های تعریف هنر. محمد حامی، نشریه رواق هنر و اندیشه، شماره 2، 46-63.
- شریف‌زاده، محمدرضا - بنی‌اردلان، اسماعیل. (1392). تحلیل فلسفی در نظریه عالم هنر آرتور دانتو. دوفصلنامه فلسفی شناخت، شماره 69/1، 95-126.
- نصری، سمیه - مرادخانی، علی. (1400). بازنمایی به منزله معنای مجسم از دیدگاه آرتور دانتو (مطالعه موردی آثار جف کونز). فصلنامه حکمت و فلسفه، شماره 65، 159-179.
- ویننگر، رجینا. (1389). سبک فردی پس از پایان هنر. سید جواد فندرسکی - شادی حدادپور خیابان، نشریه اطلاعات حکمت و معرفت، شماره 5، 37-40.
- Andina, Tiziana. (2011). *Arthur Danto: Philosopher of Pop*. Cambridge Scholars Publishing, First Published.
- Bacharach, Sondra. (2022). *The Style Matrix. A Companion to Arthur C. Danto*, John Wiley Publisher, 248-255.
- Boardman, Frank. (2015). *Back in Style: A New Interpretation of Danto's Style Matrix*. The Journal of Aesthetics and Art Criticism, No 73:4, 441-448.
- Bordonado, Laure. (2016). *Arthur C. Danto or the Duality of Worlds*. *Book and Ideas*, No 33, 1-9.
- Cascales, Raquel. (2019). *Arthur Danto and the End of Art*. Cambridge Scholars Publishing, First Published.
- Danto, Arthur Coleman. (1964). *The Artworld*. The Journal of American Philosophical Association, No 19, 571-584.
- Danto, Arthur Coleman. (1998). *The End of Art: A philosophical Defense*. Wiley Blackwell Publishing for Wesleyan University, No 4, 127-143.
- Danto, Arthur Coleman. (2007). *Embodied Meanings, Isotypes, and Aesthetical Idea*. The Journal of Aesthetics and Art Criticism, No 65, 121-129.
- Vandevent, John. (2020). *The Theoretical Usage of Danto's Style Matrix in the redefinition of Hip-Hop*. University of Bristol, No 90, 13-28.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښتی
پرتال جامع علومو انسانی

